

ضرورت‌ها و ظرفیت‌های تفسیر قرآن به قرآن با نظر به الفرقان

رضا بابایی

مقدمه

«الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه» و مؤلف گرانقدرش، از مهم‌ترین سرمایه‌های شیوه تفسیری «قرآن به قرآن» است. این شیوه تفسیری که از شاخه‌های تفسیر اجتهادی است، فقط از عهده کسانی برمی‌آید که ضمن آشنایی گسترده با ظواهر آیات، هنر غور و غوص در اعماق را نیز داشته باشند. شجاعت در اندیشیدن و خردمندی در یافتن راه‌های برون‌رفت از بن‌بست‌ها از دیگر ویژگی‌های کسانی است که مجتهدانه در فهم قرآن می‌کوشند. اگر تفسیر روایی، موقوف به تتبع بسیار و تورق و تصفح آثار پیشینیان است، تفسیر اجتهادی، افزون بر آن، وامدار تعمق و تضرع در دلالت‌های ناب قرآنی، بدون ارجاع آنها به هر متون دیگر است.

شیوه اجتهادی تفسیر قرآن، از نیازهای فوری عصر حاضر است. پس از مرحوم علامه طباطبایی، به رغم ادعاهای بسیار، کمتر به این شیوه راهگشا، در میان اهل قرآن، عمل شده است. مرحوم آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی - اعلی‌الله مقامه - از معدود کسانی بود که صادقانه و مجدانه، این راه را پی گرفت و در آن به مقامی بلند دست یافت. بدین رو است که *الفرقان* را باید یکی از قله‌های تفسیر اجتهادی قرآن به قرآن نامید و بیش از پیش در رهاوردهای این کتاب ارزشمند، اندیشید.

آنچه در پی می‌آید، نگاهی گذرا به ظرفیت‌های تفسیر قرآن به قرآن و ضرورت‌هایی است که تفسیر اجتهادی را برکشید و آن را جایگزین روش‌های دیگر تفسیری در دو قرن گذشته کرد. پیشتر سخنی کوتاه درباره قرآن و تفسیر الفرقان می‌آید.

قرآن مجید

قرآن گرامی، یگانه منبع حکمت و استوارترین ریسمان وحدت در میان فرزندان آدم است. نوری است که از مشکات نبوی تابیدن گرفت، و تا سراپرده مقصود درخشید. چونان عصای موسی، مارهای کژاندیشی را بلعید و مسیحاوش دلمردگان تاریخ را جان بخشید.

آیات دلربایش، عرصه خجسته‌ای است برای هرگونه آفرینش هنری، ذوقی و ادبی؛ مجال فرخنده‌ای است برای به سامان رساندن پژوهش‌های فکری و تحقیقات اندیشه‌ساز و معرفت‌پرور؛ بوستان خرمی است که از هر گوشه آن گل‌های حکمت و شکوفه‌های بصیرت، سربرمی‌آورند؛ شراب طهوری است که کام تشنگان شناخت را گذرگاه زلال‌ترین مایه حیات می‌کند؛ برهان قاهری است که باطل را بدان راه نیست؛ اندیشه‌های مزاحم را دورباش گفته و فرهنگ‌های مهاجم را پشت در حرمان نشانده است.

عزیز است و کریم و بزرگ و مجید. رودی است که از دریای ذات می‌جوشد و تا ابدیت می‌خروشد. زمزم اندیشه‌ها است و آیینۀ جان و شعور آسمان. خرمی هر برگ و باری است که بر درخت معرفت روید. دری است به آسمان غیب و بر این در قفلی است که گشودن نتوان، جز به هدایت آنان که **مَتَاعٍ مِّنْ حُوطِبٍ** په، در انبان رسالت دارند. هیهات که بتوان بی‌اجازت خسروان مُلک عصمت، در ایوان این سرای بشکوه نشست و به دورترین افق‌ها چشم دوخت.

قرآن سراسر نور است و لطف؛ کرامت است و دانش، ژرف و زیبا. هیچ‌گون کژی و کاستی را برنمی‌تابد. استوار و بی‌رخنه، همه آنچه را که بایسته حیات مادی و معنوی آدمی‌زادگان است، پیش روی آنان نهاده است. نه آن‌گونه است که بی‌تفسیر و تأویل از کار افتد، و نه آن‌چنان است که بی‌تدبیر بتوان به دور و نزدیک جهان آن سفر کرد. همگان را فراخور حال و مقامشان بهره می‌دهد، و هر سری را از پریشانی اندیشه تا آرامش بی‌پایان همراه است. حکمت‌های آن، آشناترین قلّه‌های نور با آسمان حیرت است و رهنمودهایش ژرفای دریا را به قطره‌ای برنمی‌گیرد. مرغ اندیشه، پرواز را در آسمان او آموخت، آهوی دل در دشت خرم آیاتش چابکی‌ها دارد.

کسی را یارای سنجش آن با هیچ نوشتار و گفتاری نیست، و اگر چنین کند، جز این نتواند گفت که «همه هر چه هستند، از آن کمترند که با هستی‌اش نام هستی برند.» وحی قرآنی پایانه کلام بی‌حرف و صوت است، و او است که جان را آن مقام می‌نماید که در او بی‌حرف می‌روید کلام.^۱

الفرقان و تفسیر قرآن به قرآن

درباره شیوه «تفسیر قرآن به قرآن» نخست باید دانست که تاریخ آن به صدر اسلام بازمی‌گردد؛ یعنی - همچنان که آیت الله صادقی فراوان در *الفرقان* نشان داده‌اند - همراه نزول نخستین آیات قرآن، این شیوه تفسیری نیز آغاز شد و نخستین مفسر قرآنی قرآن، پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) است. بدین رو شیوه و گرایش «تفسیر قرآن به قرآن» از نخستین دوران‌های تفسیری، معمول و بر سر زبان‌ها بوده است. اگرچه سیر نگارش‌های تفسیری، از اختلاف مشارب و شیوه‌ها در تفسیر قرآن خبر می‌دهد، اکثر مفسران می‌کوشیدند برای تفسیر خود از هر آیه‌ای، به آیات دیگر استناد کنند.

^۱ مولوی: ای خدا جان را تو بنما آن مقام / کاندرو بی‌حرف می‌روید کلام.

اصرار برخی از مفسران و قرآن‌شناسان بزرگ بر کارآمد بودن و نتیجه‌بخشی این نوع نگرش به قرآن، اصطلاح یادشده را رواج داد و اینک در بسیاری از مجامع علمی در کشورهای اسلامی، چنین شیوه‌ای در فهم قرآن، مقبولیت بسیار دارد. مولوی در قرن هفتم گفته است:

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس
وز کسی کاتش زده اندر هوس^۱

پرسیدن معنای قرآن از قرآن، معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که باید در فهم هر آیه، از آیات دیگر و روح کلی قرآن استمداد جست. در این بیت، مولوی از تعبیر «معنی قرآن» استفاده می‌کند، او در جایی دیگر، با صراحت بیشتر، کلمه تفسیر را به کار می‌گیرد و تفسیر قول حق را تنها در سخنی دیگر از حق - تعالی - نشان می‌دهد.

قول حق را هم ز حق تفسیر جو
هین مگو ژاژ از گمان ای سخت‌رو
آن گره کو زد همو بگشایدش
مُهره کو انداخت او پربایدش
گرچه آسانت نمود آنسان سخن
کی بود آسان، رموز من لدن^۲

یعنی آنکه با تو سخن گفته است، بهترین مفسر سخن خویش است و کسی نباید در تفسیر سخن او بر او پیشی گیرد. آیت الله صادقی در حد بسیاری کوشیده است که در *الفرقان*، این‌گونه باشد؛ یعنی مفاد مستقیم و روشن آیات قرآنی را فدای هیچ امر دیگری نکند؛ اگرچه آن «امر دیگر» به خودی خود مقدس و معتبر باشد.

الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، دوره کامل تفسیر قرآن کریم، از سوره نخست تا سوره ناس است. سبک و ساختار *الفرقان*، آن را از همه آنچه تا کنون در تفسیر قرآن به زبان‌های عربی و غیر آن نوشته‌اند، جدا می‌کند. مؤلف گرانقدر کتاب، در مقدمه تفسیر، شیوه تفسیر قرآن با قرآن را، نه بهتر که بایسته می‌داند و با صراحتی کم‌نظیر می‌نویسد: «همه شیوه‌های تفسیری، نادرست است. جز شیوه تفسیر قرآن با قرآن و این همان شیوه تفسیری پیامبر(ص) و امامان(ع) است. بر مفسران است که این روش تفسیری را از آموزگاران معصوم بیاموزند و در تفسیر آیات به کار بندند.»^۳ سپس هر روشی غیر از آن را، «تفسیر به رأی» خوانده، می‌نویسد: «روش‌های تفسیری، از دو حال بیرون نیست: یا تفسیر قرآن به قرآن است یا تفسیر به رأی.» آنگاه آیاتی از قرآن را به میان می‌آورد که دلالت مطابقی یا التزامی آنها، تأیید همین شیوه تفسیری است. در پایان نیز نتیجه می‌گیرد که «چیزی که خود، بیان و هدایت است و مرجع و تکیه‌گاه غیر خود به شمار می‌آید، پیش از این که روشنگر غیر باشد، باید مبین و روشنگر خود باشد.»^۴

۱. *مثنوی معنوی*، دفتر پنجم، بیت ۳۱۲۸.

۲. همان، ابیات بعدی.

۳. *الفرقان*، ج ۱، مقدمه.

۴. همان.

نکته بسیار مهم در گفتمان قرآنی آیت الله صادقی، نوع مواجهه ایشان با روایات تفسیری است. بسیاری از کسانی که تفسیر اجتهادی را برگزیده‌اند، به‌واقع انگیزه‌ای جز اعراض از روایات نداشته‌اند. آنان به هر دلیلی، مراجعه به روایات و اخبار و آرای تفسیری پیشینیان را برای فهم قرآن، دچار نقایص و نواقص بسیار دانسته و به این نتیجه رسیده‌اند که «معنی قرآن ز قرآن پرس و بس»^۱ اما دلیلی که آیت الله صادقی برای اعتماد به «تفسیر قرآن به قرآن» می‌آورد، متفاوت است. در اینکه ایشان هم مانند بیشتر مفسران بزرگ قرآن، همچون شیخ طوسی و امین الاسلام و علامه طباطبایی، تفسیر مآثور را کافی و وافی نمی‌دانند و در آن مشکلات بسیاری می‌بینند، تردیدی نیست. اما تفسیر اجتهادی نزد همگان به یک معنا و با یک انگیزه نیست. برخی روایات تفسیری را از اعتبار ساقط می‌دانند و به همین دلیل شیوه اجتهادی را برمی‌گزینند و برخی روایات موجود را برای فهم سرتاسر قرآن کافی نمی‌دانند و برخی نیز روایات تفسیری را برای فهم مرحله دوم فهم قرآن طبقه‌بندی می‌کنند. به گفته آیت الله صادقی: «برآیند تفسیر قرآن به قرآن، دستیابی به نخستین مفاهیم و معارف قرآنی است، مرتبه‌ای از معنا که در چارچوب دلالت تطابقی آیه قرار دارد؛ در حالی که نگاه روایات تفسیری، به معانی ژرف‌تر کلام وحی است؛ با این ویژگی که مفاهیم ژرف، ریشه در معانی و منطوق دارد و در پرتو آن شکل می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که درستی و نادرستی آنها در گرو برابری و نابرابری با منطوق آیات است؛ چه این که به مقتضای محوریت قرآن در ارزشیابی روایات و درستی و نادرستی آنها، منطوق آیات، معیار سازگاری و ناسازگاری روایات با قرآن است.» بنابراین تفسیر قرآن بر پایه روایات معتبر، جدا از تفسیر قرآن به قرآن نیست؛ اما رتبه آن تأخر دارد و تا آیه‌ای در پرتو آیات دیگر، روشن و آشکار نشده است، نوبت به روایات تفسیری نمی‌رسد. این نکته، از ویژگی‌های روش تفسیر قرآن به قرآن در آثار ایشان است. به باور ایشان «کمترین چیزی که باید نسبت به آن اقدام کرد، فهم دلالت‌های مطابقی عبارات قرآنی است. پس این معنای مطابقی، پایه و اساس کشف زوایای دیگر از معنا قرار می‌گیرد؛ چه اینکه، تفسیر دارای چهار مرتبه است: تفسیر عبارت، تفسیر اشارت، تفسیر لطافت و تفسیر حقایق. پس همین معنای ظاهر، معیار عرضه حدیث بر قرآن است.»^۲

اگر مفسری به این نتیجه مبارک برسد که دلالت‌های قرآنی، از استقلال کافی برخوردار است و آنچه از آیات در بادی رأی فهمیده می‌شود، حجت است، قاعدتا باید بتواند بر پایه آیات قرآن، فتوای فقهی نیز بدهد و بی‌دغدغه و نگرانی، از مواضع قرآن درباره موضوعات مختلف سخن بگوید؛ اما عملاً چنین نیست. بسیاری از مدعیان تفسیر قرآن به قرآن، عملاً فهم قرآن را موقوف به اموری دیگر می‌کنند. از این جهت، حکایت مفسران قرآن به شیوه اجتهادی، حکایت اصولیون ما است که در مقام بحث و نظر، اجتهاد را برتر از اخباری‌گری می‌نشانند، اما هنگام فتوا گرایش‌های اخباری خود را ظاهر می‌کنند. دفاع از شیوه اجتهادی تفسیر قرآن، در مقام نظر آسان است؛ اما آنچه دشوار است گردن نهادن به اقتضاهای آن است. آیت الله صادقی، به‌واقع به این شیوه تفسیری باور داشت و آن را بر خود و دیگران حجت

^۱ در تفسیر کلمه «مبین» که در قرآن بسامد بالایی دارد، این نکته را به‌خوبی بازگفته و نشان داده است که بر خلاف تصور بسیاری از نویسندگان و مفسران، قرآن کتابی است روشن و به همین دلیل، روشنگر. صفت «روشنگری» برای قرآن، صفتی است که از نصوص قرآنی استفاده می‌شود؛ از جمله اینکه «مبین» در فارسی، یعنی «روشنگر».

^۲ مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۲۸.

^۳ الفرقان، ج ۱، مقدمه.

می‌دانست. از میان همه شاگردان مرحوم علامه طباطبایی نیز ایشان بیش از همه این شیوه را پی گرفت و پیامدهای آن را تن داد. این شیوه تفسیری، بیش از همه در تفسیر آیات الاحکام، تفاوت خود را با دیگر شیوه‌ها نشان می‌دهد و نیز در برخی آرای کلامی. بدین رو ایشان در برابر فقه پویا و فقه سنتی، از «فقه گویا» سخن گفت؛ یعنی فقهی که پاسخگو است و تکلیف را معلق به دلایل ظنی نمی‌کند. در این روش فقهی، میان دو حدیث که یکی معتبر ولی خلاف قرآن و دیگری ضعیف ولی موافق قرآن است، حدیث دوم پذیرفته است.^۱

برای نمونه، در بحث عصمت انبیاء، صراحت‌های قرآن را فدای اندیشه‌های کلامی نمی‌کند و نهایتاً می‌پذیرد که «نبوت، عهد الهی است و این عهد در انبیای اولوالعزم، مستلزم عصمت است، اما در غیر پیامبران اولوالعزم، مانند آدم(ع) مستلزم عصمت نیست.»^۲ قول به انحصار تجرد در خدا، از همین مقوله است.^۳ نیز فتوهای خاص ایشان در احکام فقهی، به دلیل وفاداری به همین شیوه فهم قرآن است.^۴ این شیوه تفسیری، فتوهای متفاوتی تولید می‌کند و نیز دین‌شناسی دیگری را به میان می‌آورد. در عین حال، در برابر سنت نیز قرار نمی‌گیرد؛ زیرا به عقیده ایشان کتاب و سنت، بر هم تطابق دارند و محور احکام اخلاقی، عقیدتی، فردی، اجتماعی، عبادی، سیاسی و... فقط قرآن و در رتبه دوم، سنت منطبق بر وحی است. بر حسب نصوص، فقط کتاب الله، دلیل است. بنابراین بقیه مبانی استدلال و استنباط فقهی مشهور شیعه و اهل سنت(عقل، اجماع، شهرت، سیره، خبر واحد، قیاس و استحسان و استصلاح و...) در پرتو قرآن جان می‌گیرند و از خود چیزی ندارند که فهم قرآن نیازمند آنها باشد.^۵ بر همین مبنا است که از نظر ایشان، ادله حجیت خبر واحد، تماماً در برابر آیاتی از قرآن قرار می‌گیرند که عمل به ظن را نفی می‌کنند.^۶ همچنین با استدلال به قرآن، آن دسته از ادله‌ای را که برای حجیت خبر واحد، در معالم، رسائل و کفایه آمده است، لاجت می‌داند و می‌گوید: «خداوند باب علم را مفتوح کرده است کتاباً و سنتاً، اما فقه‌های سنتی باب علم را مسدود می‌دانند و به این بهانه، عمل به ظن را جایز می‌شمارند. اگر باب علم مُسَدَّد است، پس باب اسلام مُسَدَّد است. چون اسلام علمی است. اسلام ظنی نیست. وانگهی خدای سبحان می‌فرماید: قل فَلَلهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ.^۷ آیا حجّت بالغه، حجّت رسا، علمی است یا ظنی؟ حجّت حجّت ظنی، رسا نیست. مادون علم نه حجّت است، نه رسا است. بنابراین مع الأسف قائلیت حوزویان به انسداد باب علم، در حقیقت مُسَدَّد کرده است باب قرآن را که علم است و باب سنت قطعیه را که علم است.»^۸

۱. «فقه گویا» تعبیری است که ایشان برای فقه قرآنی برگزیده و کتابی نیز با همین عنوان نوشته‌اند.

۲. الفرقان، ج ۱، ص ۳۲۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۹.

۴. مثلاً در اینکه دخانیات را مفطر روزه نمی‌دانند، اعتماد و اتکای فتوایی‌شان به قرآن است. رک: همان، ج ۳، ص ۶۹ - ۷۰. این‌گونه فتاوی قرآن ایشان را بنگرید در کتاب تبصرة الفقهاء.

۵. رک: صادقی تهرانی، محمد، فقه گویا، نقد و بررسی فقه سنتی، انتشارات امید فردا، ۱۳۸۰، ص ۱۹.

۶. مانند آیه «ولا تقف ما لیس لك به علم.»

۷. سورة انعام، آیه ۱۴۹.

۸. فقه گویا، نقد و بررسی فقه سنتی، ص ۲۰.

ظرفیت‌های تفسیر قرآن به قرآن

تفسیر قرآن به قرآن، اقتضاها و ظرفیت‌های خاصی دارد. در این شیوه تفسیری، بهره‌گیری از ظرفیت مفهومی واژه‌ها به حداکثر می‌رسد. بنابراین واژه‌ها تا آنجا که ظرفیت و گنجایی دارند، معانی متفاوت و حتی متجدد را می‌پذیرند. بنابراین واژه عدالت، «عدالت اجتماعی» را هم پذیرا می‌شود؛ زیرا منعی برای گسترش آن نیست.^۱ یا «حق»، «حقوق» را هم شامل می‌شود و ... تفسیر قرآن به قرآن به دلیل گوهر اجتهادی آن، هیچ کلمه یا مفهومی را در هیچ زمان و مکان یا معنای محصور و خاصی محدود نمی‌کند. معانی را نیز پر و بال می‌دهد تا بر هر بوم و بری بنشینند؛ بر خلاف تفسیر مآثور که مفسر چاره‌ای جز تقید به نص را ندارد و برای هرگونه فراروی نیاز به نوشته‌ای است که در یکی از متون روایی آمده باشد.^۲

همین ویژگی اجتهادی که در تفسیر قرآن به قرآن، اوج می‌گیرد، مجوز کاربرد واژه‌های مشترک را در چند معنا صادر می‌کند. بنابراین حصر هر کلمه در یک معنا، ضرورتی ندارد و «اگر آیه‌ای معانی چندی را برتابد که همه آنها صحیح باشد و ناسازی بین آنها نباشد، اشکال ندارد که همه آنها مقصود باشد.»^۳ همچنین فقط در این شیوه تفسیری است که می‌توان در تعبیرها و واژه‌ها، چنان درنگ کرد که از سطح به اعماق رفت و لایه‌های جدید را بیرون کشید. در تفسیر *الفرقان*، تفسیر آیات با همین‌گونه تأملات آغاز می‌شود. از رهگذر این تأملات است که زوایای متفاوتی از مفهوم آیه آشکار می‌شود و چهره‌های دیگر از مفاهیم بلند قرآنی رخ می‌نماید. بر این پایه، آیت الله صادقی در تفسیر آیه «یا ایها الناس اعبدوا ربکم»^۴ هر یک از کلمات «یا ایها» و «الناس» را توضیح داده، دلیل انتخاب این کلمات خاص را با توجه به سیاق آیه، روشن می‌کند. مثلاً می‌گوید: دلیل انتخاب حرف ندای «یا» از آن رو است که این کلمه برای ندای دور است، و مخاطبان این آیه نیز چنین وضعیتی دارند؛ زیرا مردم، پیش از عبادت خدا، از محضر ربوبی دورند.^۵

تفسیر قرآن به قرآن، مفسر را از اکثر آفت‌هایی که معمولاً گریبان تفسیرها و مفسران دیگر را می‌گیرد، مصون است؛ از جمله اعتماد او را به قرآن بیش از اعتنای او به آرای مفسران پیشین و جدید می‌کند. آیت الله صادقی به‌صراحت، مرز حجت و لاجت را در فهم قرآن بیان می‌کند و می‌گوید اگر همه مفسران رأی و نظری خاص داشته باشند و از نص آیه، معنایی دیگر فهمیده شود، نص وحی بر رأی اهل نظر مقدم است.^۶ برای نمونه، ایشان بر خلاف بیشتر مفسران، سجده فرشتگان را بر آدم، از باب شکرگزاری به درگاه خداوند می‌داند. برای اثبات و توجیه این رأی تفسیری، یک‌یک

۱. ر.ک: تفسیر *الفرقان*، ج ۶ ص ۱۷۲. ذیل آیه ۳، سوره نساء، «فان خفتم الا تعدلوا فواحدة» می‌نویسند: «این عدالت، تنها عدالت فردی و در زمینه تأمین حقوق همسران نیست، بلکه عدالت اجتماعی را نیز شامل می‌شود. بنابراین اگر در جامعه، شمار زنان و مردان مساوی باشد، ازدواج متعدد برای یک مرد جایز نیست؛ زیرا موجب ظلم و عدم رعایت عدالت می‌شود.»

۲. همان، ج ۱ ص ۵۰.

۳. تفسیر *الفرقان*، ج ۲۷، ص ۱۱۸.

۴. سوره بقره، آیه ۲۱.

۵. تفسیر *الفرقان*، ج ۱، ص ۲۱۴.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۰۹.

الفاظ آیه یازده سوره اعراف را بازبینی و تفسیر لفظی و اجتهادی می‌کند و سرانجام - درست یا نادرست - به نتیجه‌ای می‌رسد که پیشتر کسی نرسیده بود.^۱

با وجود این، شیوه تفسیری قرآن به قرآن، در روش تفسیری آیت الله صادقی، مانع استفاده گسترده از روایات برای فهم بهتر آیات نمی‌شود. از این رو است که تفسیر *الفرقان*، حاوی بیشترین و مهم‌ترین روایات تفسیری است و کمتر صفحه‌ای از آن را می‌توان دید که به روایتی از معصومین (ع) متبرک نباشد. اما ایشان روایات را بیشتر برای تأیید و اعتمادسازی می‌آورد؛ یعنی نخست آیه را در پرتو آیات دیگر می‌فهمد و سپس این فهم را به روایات عرضه می‌کند تا از آنها نیز تأیید بگیرد. گاه نیز مستقیم و پیش از هر تفسیر و دریافتی، سراغ روایات می‌رود تا فهم نخستین مفسر در فضای احادیث شکل گیرد و سپس آن فهم را بر ترازوی آیات دیگر بگذارد.^۲

از آنجا که قرآن، کتاب آسمانی است و فهم بهتر آیات آن، گاه موقوف به سنجش آن با آموزه‌های دیگر ادیان الهی است، *الفرقان*، گوشه چشمی نیز به آنچه در کتب آسمانی ادیان ابراهیمی آمده است، دارد. این نگاه، گویا در غیر این کتاب قیّم نیست یا بسیار اندک است.^۳

از ظرفیت‌های شیوه اجتهادی در تفسیر قرآن، به‌ویژه قسم تفسیر قرآن به قرآن، بیرون آمدن از فضایی است که تاریخ و رخدادهای خاص اجتماعی در یک دوره خاص بر فقه و کلام اسلامی حاکم کرده است و اکنون آن فضا دگرگون شده، اما احکام مقتضی آن باقی مانده است. در برخی دوره‌های تاریخ اسلامی، فقیهان و متکلمان به آرای دست یافته‌اند که ویژه همان دوران یا در واکنش به رویدادهایی خاصی در آن ادوار بوده است و اکنون تجدید نظر یا بازبینی در آنها ضروری است. ویژگی عمومی این‌گونه احکام، این است که برآمده از نص و صراحت قرآنی نیست، بلکه به‌شدت وامدار اجتهادات فقهی و تأثیرات زمانی و مکانی یا روایات ضعیف^۴ است. بسیاری از آرای کلامی و فقهی آیت الله صادقی، به دلیل ابتننا بر آیات قرآنی، از آفت و آسیب تاریخ‌زدگی در امان است. برای نمونه ایشان:

۱. تقلید از مجتهد زن اعلم را واجب می‌دانند؛ زیرا اصل تبعیت از «حسن القول» است و نه چیز دیگر (رساله توضیح المسائل نوین، مسئله ۱۵). وقتی خداوند فرموده است که از قول احسن پیروی کنید و قید نفرموده است که آن قول باید از مذکر سر زند، دلیلی بر اختصاص آن به مردان باقی نمی‌ماند.

۲. بدن کفار و اهل کتاب پاک است و نجاست ذکر شده در آیه «انما المشركون نجس» روحانی است، نه جسمانی (همان، مسئله ۴۶) در این مسئله می‌نویسند: «از آنچه به‌عنوان نجاسات جسمانی برشمرده‌اند، تنها هفت چیز نجس است که عبارتند از: ادرار، مدفوع، منی، خون، مردار، سگ و خوک (به استثنای موهایشان).»

۱. ر.ک: همان، ذیل سوره اعراف، آیه ۱۱؛ نیز ر.ک: ترجمان وحی (ترجمان قرآن کریم)، سور اعراف، آیه ۱۱، انتشارات شکرانه، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۲. ر.ک: همان، ج ۵، ص ۲۷۵؛ ج ۳۰، ص ۲۱ و ۲۵.

۳. برای نمونه ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۶۱ و ج ۱، ص ۳۴۳. مطالعات تطبیقی ایشان در ادیان، در این جنبه الفرقان، مؤثر بوده است. برخی از آثار ایشان در حوزه ادیان پژوهی، عبارتند از: عقائدنا، المقارنات، رسول الاسلام فی الکتب السماویه، بشارات عهدین، مسیح از نظر قرآن و انجیل.

۴. صفت «ضعیف» برای روایات فقط ناظر به سند آنها نیست؛ گاهی ضعف در دلالت و ارتباط آنها با معنایی خاص است.

۳. شراب به تمامی اقسامش و کافران به تمامی اقسامشان پاک است (همان، مسئله ۴۷). «اصولاً انسان - هر که و دارای هر عقیده‌ای باشد - هرگز از نظر بدن مانند سگ و خوک و سایر نجاسات عینی نجس‌العین نیست...» (همان، مسئله ۴۸)

۴. نماز و روزه مسافر درست و کامل است. (همان، مسئله ۴۲۲)

اهمیت این فتاوها فقط در محتوای آنها نیست؛ در دلایل قرآنی آنها و شیوه استنباطشان است که آیت الله صادقی در ذیل آنها می‌آورد.

الفرقان و ضرورت‌های تفسیر اجتهادی

از همان سال‌های نخست نزول قرآن مجید، تفسیر و معنایابی آیات، از دغدغه‌ها و علایق مسلمانان بوده است. از هر سو سؤالی به عرض پیامبر (ص) می‌رسید و در هر جا از آیه و یا تعبیری در قرآن سخن می‌رفت. شرح و بیان‌های رسول الله (ص) راه تفسیر قرآن را گشود و مسلمانان دانستند که این کتاب بزرگ، با شرح و تفسیرهای نبوی، بهتر و ژرف‌تر فهمیده می‌شود. پس از رسول گرامی اسلام (ص)، وظیفه تفسیر آیات به جانشینان و وارثان علم نبی (ص)، یعنی حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان سپرده شد و پاره‌ای از صحابه نیز هرازگاه اظهار نظرهایی می‌کردند. هنوز یک قرن از نزول قرآن نگذشته بود که جامعه دینی آن روز دریافت که میان تفسیرها و مفسران اختلاف‌های ریز و درشتی وجود دارد که همگی آنها به سطح معلومات یا مقدار آشنایی آنان با قرآن بر نمی‌گردد؛ بلکه بخش مهمی از این چندگانگی‌ها در فهم و تفسیر قرآن، بازگشت به شیوه مفسردارد. از این رو آشکار شد که غیر از تفسیر قرآن، شیوه‌های فهم و تفسیر و تأویل نیز موضوع حساسی است که باید بدان پرداخت و آن‌ها را از هم تمیز داد.

گرچه اصطلاح «شیوه‌های تفسیر قرآن» قرن‌ها بعد بر سر زبان‌ها افتاد و موضوع تحقیقات و گفت و گوهای بسیار شد، اما از همان قرن‌های نخست، ضرورت کشف و اعلان روش‌های فهم قرآن بر همگان آشکار شد. نخستین تفسیرهای بزرگ و جامع، بر پایه «نقل» و «اثر» پدید آمده‌اند که بی‌تردید مهم‌ترین آن‌ها تفسیر بزرگ طبری، موسوم به «جامع البیان عن تأویل آی القرآن» است. در همین شمار است چندین تفسیر مهم شیعی به نام‌های «تفسیر القمی» نوشته علی بن ابراهیم؛ «تفسیر عیاشی»، نوشته محمد بن مسعود سلمی سمرقندی؛ «نور الثقلین» نوشته عبدعلی بن جمعه عروسی حویزی و «تفسیر صافی»، اثر مرحوم فیض کاشانی.

این روش تفسیری که مفسر، خود را به نقل و اخبار محدود کند، مزایا و کاستی‌هایی داشت که تفصیل آن‌ها از این مختصر بیرون است. فقط اشاره می‌کنیم که در زمان ما دیگر نمی‌توان قرآن را به آن سبک و اسلوب تفسیر کرد؛ زیرا همه احادیث تفسیری به نوعی در این تفاسیر آمده‌اند و چون روایات همگی به کار گرفته شده‌اند، تفسیر نقلی به آن شیوه که در قرن‌های گذشته بود، دیگر امکان عادی ندارد؛ مگر آن که نویسنده‌ای به روایاتی جدید دسترسی پیدا کند! از طرفی آنچه اکنون بدان سخت احساس نیاز می‌شود، فهم درست روایات تفسیری است که خود آن‌ها اساس فهم قرآن قرار گرفته‌اند. یعنی نخست باید وضعیت تعامل و مواجهه مفسر با روایات روشن شود، آنگاه از آن‌ها برای فهم قرآن سود برد. به فرموده امام صادق (ع): علیکم بالدرایات لا بالروایات.

دیگر مشکلات تفسیر نقلی عبارت‌اند از: عدم تفکیک صحیح و جامع و روشمند روایات معتبر از اسرائیلیات و اخبار ضعیف؛ خالی بودن ذیل بسیاری از آیات از روایات تفسیری؛ خلط حدیث با تفسیر در برخی تفاسیر مأثور.^۱

پس از اوج‌گیری تفسیر قرآن بر اساس نقل که در تاریخ علوم دینی به «تفسیر مأثور» شهرت پیدا کرد، مفسرانی پیدا شدند که با تمسک به سیره نبوی و شیوه امامان(ع) و یا حتی صحابه، قرآن را به روش‌های دیگری نیز تفسیر کردند. همه مفسرانی که بنا و اهتمام خود را در تفسیر، بر نقل و اخبار نگذاشته‌اند، همچنان به شیوه پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) تمسک می‌کنند و اعتقاد دارند که آن بزرگواران نیز در تبیین کلام الهی، گاه به روش‌هایی عمل می‌کردند که اگر ما نیز به همان روش‌ها عمل کنیم، قرآن را تفسیر نقلی نکرده‌ایم؛ مانند استناد به شعر عرب جاهلی در فهم واژگان و تعابیر قرآنی، و یا آنچه امروزه به تفسیر موضوعی یا تفسیر قرآن به قرآن یا تحلیل آیات، شهرت یافته است.

یکی از همان روش‌هایی که در فهم قرآن، رواج و شیوع دارد و به دعوی بسیاری از مفسران، ریشه آن در سیره و سخن معصومان(ع) است، شیوه «عقلی - اجتهادی» است و «تفسیر قرآن به قرآن»، مصداق همین شیوه تفسیری است.

درباره روایی یا ناروایی تفسیر اجتهادی، همه سخن‌ها و چالش‌ها به این نکته بر می‌گردد که قوه عاقله انسان چه اندازه در فهم شریعت و دین بر صواب و معتبر است. جایگاه این بحث در علم کلام و یا اصول فقه است و در همان جا، این نتیجه حاصل شده است که «و قد اعتبر الامامية والمعتزلة العقل بما هو طريق موصل الى العلم القطعی، مدرکاً للحکم و طریقاً له، ولكن لا يذهب الى تحكيم العقل مطلقاً؛ نزد علمای امامیه و معتزله، عقل از آن جهت که عقل است راهی معتبر برای رسیدن به علم یقینی است؛ چه مدرک آن باشد و چه طریقی برای رسیدن به آن. اما هیچ یک از دانشمندان شیعه و معتزله عقل را علی‌الاطلاق، معتبر ندانسته‌اند.»^۲ حتی کسانی معتقدند که پیامبر گرامی اسلام(ص) به اصحاب خود، طریقه فهم اجتهادی را می‌آموخت و آنان را به این شیوه درک و فراگیری، ارشاد می‌فرمود. نویسنده «تطور تفسیر القرآن» در این باره می‌نویسد:

ولو درسنا سيرة رسول الله (ص) و فقهناها بتفاصيلها لقطعنا الرأي في أن رسول الله(ص) قدحوّل التوجيهات القرآنية الى واقع ملموس و علم صحابته كيفية الاجتهاد العقلي في فهم الشرعية سواء أكان ذلك في القرآن او في السنّة؛ اگر ما در سیره نبوی بیندیشیم و آن را درست و دقیق دریابیم، قطع می‌یابیم که آن بزرگوار آیات قرآن را بر اساس ملموسات و وقایع پیرامونی تفسیر و توجیه می‌کرد و به اصحاب خود می‌آموخت که چگونه عقل اجتهادی خود را در راه فهم دین به کار گیرند؛ چه قرآن باشد و چه سنّت.^۳

اما آنچه به‌واقع موجب شد که تفسیر اجتهادی، به حد ضرورت برسد، کاستی‌هایی است که در دیگر شیوه‌های تفسیری به چشم می‌خورد و آیت الله صادقی در الفرقان، بارها درباره آنها سخت گفته است. آن عوامل یا ضرورت‌ها به‌اجمال چنین است:

^۱ برای مطالعه بیشتر ر.ک: صالحی نجف‌آبادی، حدیث‌های خیالی در مجمع‌البیان، با ویراستاری محمدعلی کوشا، تهران، انتشارات کویر،

چاپ پنجم، ۱۳۹۰.

^۲ محمدرضا مظفر، اصول فقه، چاپ نجف، جزء ثانی، ص ۲۱۶.

^۳ محسن عبدالحمید، تطور تفسیر القرآن، ص ۹۸.

۱. دعوت‌های قرآن به اندیشیدن

نخستین و مهم‌ترین عامل برای گرایش به تفسیر اجتهادی / عقلی، دعوت‌های خود قرآن است که همگان را به اندیشیدن و خردورزی در آیاتش فرا خوانده است. حداقل دو آیه صریح در قرآن وجود دارد که با الفاظ مشترک در صدر و نتایج مختلف در ذیل، قاریان را به تدبر در خود دعوت می‌کند. نیز نیندیشیدن در قرآن را برابر با قفل شدن دل‌ها می‌داند: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا!»^۱ «پس آیا قرآن را در نمی‌اندیشند، یا آن که بر دل‌هایی، قفل‌هایشان افتاده است.»

غیر از این، آیاتی نیز در قرآن هست که اصل اندیشیدن را توصیه و سفارش بسیار می‌کند. کمتر کتابی را می‌توان یافت که به این صراحت و شجاعت از همه عالمیان بخواهد در او بیندیشید و هر گونه موشکافی را فرو نگذارند. علاوه بر این توصیه‌های اکید، قرآن خود اهل استدلال است و گاه عملاً نیز عقل‌ورزی را به خوانندگان و مخاطبان خود می‌آموزد؛ مانند آیاتی که علیه شرک استدلال می‌کنند. نیز در قرآن، آیات فراوانی وجود دارد که جز به مدد عقل، نمی‌توان به تفسیر سالم و صحیح آنها رسید؛ مانند آنجا که برای خدا «دست» و «صورت» قائل می‌شود و از نشستن بر عرش / تخت، سخن می‌گوید و دیدار او را ممکن می‌نمایاند.

قرآن از یک سو سخن از فقدان اختلاف در خود می‌گوید و نیز کسانی را که برخی آیات را ایمان می‌آورند (افتؤمنون ببعض الكتاب) و برخی دیگر را کفر می‌ورزند (و تکفرون ببعض) سخت سرزنش می‌کند. چگونه ممکن است چنین ناسازگاری‌های ظاهری را بدون تأمل و تدبر در مجموعه آیات حل و فصل کرد؟ نیز حضرت علی (ع) کتاب‌الله را چنان یکدست و همسان می‌شمارد که همه اجزای آن بر یکدیگر شهادت می‌دهند: کتاب الله ینطق بعضه علی بعض و یشهد بعضه علی بعض؛ «کتاب خدا، جزئی از آن بر جزئی دیگر ناطق است و شهادت می‌دهد برخی از آن بر برخی دیگر.»^۲ این گونه سازگاری‌های نظام‌وار، جز به مدد اندیشه و تدبر در جامعیت و کلیت قرآن، مکشوف نمی‌گردد.

از همه مهم‌تر همان دو آیه نخست است که به صراحت و شجاعت، اندیشیدن و تدبر کردن در خود را به‌جداً توصیه می‌کند، و حتی تن زدن از این واجب را، مساوی با دو منکر می‌داند: یک. فرو بستگی دل (محمد، آیه ۲۴):

دو. عدم درک اعجاز قرآن و یکنواختی شگفت آن (نساء، آیه ۸۲).

مرحوم علامه طباطبایی، پس از نقل دو آیه پیش‌گفته، می‌افزاید: «دلالت آیه‌ها بر اینکه قرآن، تدبر را - که خاصیت تفهیم را دارد - می‌پذیرد و همچنین تدبر، اختلافات آیات را که در نظر سطحی و ابتدایی پیش می‌آید، حل می‌کند. روشن است و بدیهی است که اگر آیات در معانی خودشان ظهوری نداشتند، تأمل و تدبر در آنها و همچنین حل اختلاف‌های صوری آنها به واسطه تأمل و تدبر معنا نداشت.»^۳

۲. شیوه نخستین مفسران

۱. سوره محمد، آیه ۲۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۳. قرآن در اسلام، ص ۱۹.

مفسران نخستین، یعنی پیامبر(ص) امامان معصوم (ع) و برخی صحابه، همان گونه که دانش زبانی و ادبی عرب را در فهم قرآن دخالت می‌دادند، از عقل نیز در تفسیر آیات و عبارات وحی استفاده می‌کردند. بدین رو نباید ریشه این نوع تفسیر و فهم قرآن را در عصر تابعین دید، بلکه پیشتر از آن، تفسیر اجتهادی قرآن آغاز شده بود؛ یعنی از زمان نزول نخستین آیات. محمدحسین ذهبی، نویسنده *التفسیر و المفسرون*، تفسیر را در اعصار نخست به سه مدرسه مکی، مدنی و عراقی تقسیم می‌کند و می‌افزاید که در همان دوران مدرسه و مکتب عراق، رویکردی اجتهادگونه به قرآن داشتند.^۱ اما حق آن است که اساس و ریشه چنین روشی را در همان نخستین تفسیرهایی دانست که از زبان پیامبر (ص) صادر شده است و در نظام تفسیری ائمه و پاره‌ای از اصحاب ایشان نیز می‌توان رد پای عقل‌گرایی را در تفسیر دید. آری، در نخستین مکتوبات قرآنی و تفسیری، غلبه از آن تفسیر نقلی است؛ یعنی اولین کتاب‌ها و رساله‌هایی که در باب قرآن تحریر شد، همگی متأسی به روش تفسیر مأثورند. اما اندک اندک تغییرات خرد و کلانی در نگاه و روش مفسران پدیدار شد که یک دلیل عمده در رویکرد جدید، مشاهده نمونه‌هایی از تفسیر اجتهادی در بیانات نبوی است. تأکیدات و ستایش‌هایی که از عقل بر زبان پیامبر(ص) و جانشینان ایشان جاری شد، مزید بر علت گشت و راه را به روی عقل‌گرایان اجتهادگر در تفسیر قرآن، باز نمود. در میان متون روایی ما احادیث بسیاری است که عقل را مدح می‌گویند و فراوانی آنها، نویسنده را از آوردن نمونه معذور می‌دارد. این نوع مدایح و سفارش‌ها، هم در احادیث نبوی به چشم می‌آید و هم در اخبار و روایات امامان شیعه (ع)؛ چنانکه از امام کاظم (ع) نقل است: *إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ فَمَا الظَّاهِرَةُ فالرسل و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول*؛^۲ «برای خدا دو گونه حجت است: ظاهری و باطنی. حجت‌های ظاهری خداوند، فرستادگان او و پیشوایان دین است و حجت‌های باطنی خداوند، خردها است.»

این نیز گفتنی است که آنچه اکنون ما تحت عنوان «تفسیر مأثور» در اختیار داریم و می‌شناسیم، نسبت به صاحبان اصلی خود اجتهاد است و نسبت به ما مأثور. یعنی روایات تفسیری اگر نسبت به ما حکم مأثور را می‌یابد، اما نسبت به گویندگان خود چنین وضع و حالی ندارد؛ زیرا آنان در گزینش و چینش و ترتیب و فهم روایات تفسیری و طبقه‌بندی آنها، اجتهاد می‌کردند. بدین رو می‌توان بسیاری از آنچه را که ما مأثور می‌نامیم، مثال‌هایی دانست از روش تفسیر اجتهادی قرآن در عصر رسالت و عصمت.

۳. اقتضا و تعریف تفسیر

از تعریف و ماهیت تفسیر، چنین برمی‌آید که بدون اجتهاد عقلی ممکن نیست. با نظر به آنچه در لغت و تعریف فنی - اصطلاحی تفسیر آمده است، می‌توان نتیجه گرفت که بدون امعان نظرهای اجتهادی و فعالیت‌های ذهنی، هیئت تفسیر صورت نمی‌بندد. بدین رو تعریف و ماهیت تفسیر، تلائم چندانی با آنچه اکنون به تفسیر نقلی و مأثور مشهور است، ندارد. تفسیر مأثور، اگرچه خالی از اجتهاد نیست - چنانکه گفتیم - اما اگر بخواهد خود را بالکل از عقل‌ورزی و

^۱ محمدحسین ذهبی، نویسنده *التفسیر و المفسرون*، ج ۱، ص ۱۲۱.

^۲ البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۰۵.

نظریه‌پردازی معزول کند، از منطقۀ تفسیر فاصله گرفته و وارد علم الحدیث یا تدوین متون روایی شده است. تفسیر، تفسیر است اگر با عقل و نقل بیامیزد و گرهی بگشاید یا معنایی را بیفزاید.

۴. نارسایی در روش‌های رقیب

بی آن که بخواهیم تفسیر عقلی / اجتهادی را از هر گونه خطا و خطر مصون شماریم، اما در قیاس با دیگر روش‌ها، کاستی‌ها و نارسایی‌های تفسیر اجتهادی کمتر است. تفسیر عقل‌مدارانه قرآن که بی نیاز از نقل و مأثورات صحیح نیست، همواره در معرض آفت و خبط و خطا است. بزرگ‌ترین خطری که اجتهادات و استظهارات تفسیری را تهدید می‌کند، غلتیدن در ورطه «تفسیر به رأی» است. تفسیر عقلی - اجتهادی، نیز مانند دیگر روش‌ها، سخت نیازمند آسیب‌شناسی و تصفیه است. با این همه، به نظر می‌رسد که مفسران و قرآن‌مداران، چاره‌ای جز قدم گذاشتن در این راه پرافت و خیز ندارند؛ زیرا اگر از این شیوه تاریخی دست کشند و همه انواع آن را که یکی تفسیر قرآن به قرآن است، کنار زنند، راهی جز وداع با تفسیر ندارند. این گونه نیست که با تضعیف این روش، نوبت به روش‌های دیگر می‌رسد؛ بلکه حذف روش اجتهادی از میدان تفسیر، به حذف تفسیر و همه گونه فعالیت‌های انسانی در عرضه قرآن‌شناسی می‌انجامد.

هیچ‌یک از روش‌های تفسیری، خالی از قوت و ضعف نیست. هر شیوه‌ای را که در تفسیر آیات الهی به کار گیریم، عمق و بلندای قرآن را تکافو نمی‌کند. عقل و نقل، حتی اگر در کنار هم نشینند و دست در دست یکدیگر گذارند، همچنان در برابر قرآن که وحی خالص است، کوچک و کوتاهند. با این همه، نباید از برگرفتن متناسب‌ترین روش، غفلت کرد. شیوه‌های تفسیری را باید، با همه ضعف و قوت‌های آنها دید و در مجموع، متناسب‌ترین آنها را برگزید. آنچه اکنون در تفسیر قرآن، رایج و دایر شده است، نتیجه بازیابی‌های مکرر و دقیق صدها قرآن‌شناس بزرگ در طول تاریخ تفسیر است. در بررسی عوامل و زمینه‌های پیشرفت تفسیر اجتهادی، به این نکته وقوف می‌یابیم که بی‌شک یکی از عوامل ظهور و غلبه روش عقلی در تفسیر وحی، نارسایی شیوه مأثور و دیگر روش‌های تفسیری است. در واقع آنچه روش اجتهادی را ظاهر و غالب کرد، ضعف‌ها و کاستی‌هایی بود که در نهاد تفسیر نقلی محض وجود داشت.

تنها رقیبی که می‌توان برای تفسیر عقلی شمرد، نقل است که آن نیز دوره تاریخی خود را پشت سر گذاشته است و اکنون یکی از منابع و سرچشمه‌های تفسیر اجتهادی است؛ نه بیشتر. دیگر روش‌ها، مانند روش ادبی یا عرفانی ... نیز هرگز قادر به ترسیم چهره کامل و کار آمدی از وحی نیستند. این نوع گرایش‌ها - نه روش‌ها - به گمان بسیاری از اهل فن، در شمار فواید تفسیر قرار می‌گیرند و به دلیل یک جانبه‌گرایی افراطی، از عهده آنچه ما تفسیر قرآن می‌نامیم، بر نمی‌آیند. تفسیر ادبی قرآن یا تفسیر علمی یا عرفانی، به واقع انحراف‌هایی در جهان قرآن‌شناسی‌اند؛ مگر آن که آنها را تحقیقات ادبی یا علمی یا عرفانی بنامیم و انتظار خود را از این گونه کاوش‌های علمی، تنزل دهیم.

تفسیر مأثور و نقلی، حتی اگر حاوی مستندترین احادیث و عاری از هر گونه تناقض و تهافت باشد، همچنان با مشکل نقص رو به رو است؛ یعنی فقدان جامعیت. روشی که نتواند همه قرآن را پوشش دهد، به محرومیت مسلمانان از بخش‌هایی از قرآن می‌انجامد. این کاستی بزرگ، به اضافه آفات دیگری که پیش از این برشمردیم، مفسران را به تدریج به سمت اعتماد و اعتنای بیشتر به عقل دینی کشاند و اندک اندک اجتهاد را که بر نقل نیز اشمال دارد، بر صدر

روش‌های تفسیر نشانند. بدین رو می‌توان گفت، یکی از علل پیروزی روش اجتهادی در تفسیر قرآن، شکست دیگر روش‌ها در ارائه تفسیری جامع و عاری از تناقض از قرآن بود.

۵. قابلیت‌ها و مصونیت بیشتر

تفسیر اجتهادی، می‌کوشد از همه ابزارهای فهم متون مقدس، استفاده کند، که یکی از آنها نیز نقل است. بدین رو قابلیت و توانایی بیشتری از خود بروز می‌دهد. اجتهادات و استظهارات تفسیری، خود را به منابع خاصی محدود نمی‌کنند و همه منابع را به کار می‌گیرند. در تفسیری که به مدد اجتهاد معقول و معتدل صورت می‌گیرد، هریک از منابع فهم قرآن، جایگاه خود را می‌یابند و به همین دلیل در تضاد و همکاری با یکدیگر، محصول پخته‌تری را ارائه می‌دهند. منابع تفسیر بنا بر آنچه تفسیرپژوهان گفته‌اند، عبارت است از:

یک. مجموعه آیات الهی. بدین ترتیب روح تفسیر اجتهادی همان تفسیر قرآن به قرآن است.

دو. احادیث پیامبر و اهل بیت، اقوال صحابه و تابعین.

سه. منابع لغوی، اعم از توضیحاتی که در روایات درباره برخی کلمات قرآن آمده است و آثار نظم و نثر بر جای

مانده از دوران جاهلی.

چهار. خرد آدمی.

رکن چهارم تفسیر اجتهادی، یعنی عقل و دانش بشری، نقش مهمی در هماهنگ کردن دیگر منابع با یکدیگر دارد. در واقع آنچه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری را از هم جدا می‌کند و به آنها هویت‌های مستقل می‌بخشد، مدیریت منابع است؛ یعنی نحوه و میزان و طریقه استفاده از منابع مقبول. در تفسیر اجتهادی، این وظیفه مهم بر عهده عقل و عرف مخاطب است. اما دیگر روش‌ها، فاقد چنین مدیریت و هماهنگ‌کننده‌ای است.

با توجه به منابع تفسیر و ویژگی‌های تفسیر صواب و مقبول می‌توان دریافت که دیگر روش‌های تفسیری، برای همه ادوار مخاطبان قرآن، کارایی ندارد؛ زیرا تفسیر به سامان و بهنجار و مقبول قرآن باید چندین ویژگی را دارا باشد که جز در پارادایم اجتهاد نمی‌گنجند. قرآن را باید به گونه‌ای فهمید و تفسیر کرد که:

۱. با عقل آدمی سازگاری و تلائم داشته باشد و حداقل هزینه مخالفت با عقل و عرف را متحمل نشود.

۲. ناظر به نیازهای اساسی انسان بوده، توان پاسخگویی به آنها را داشته باشد.

۳. از چارچوب‌های قواعد عرفی - عقلایی حاکم بر زبان گفتگو (محاوره) بیرون نزند.

۴. در درون خود، دچار اضطراب و ناهماهنگی نباشد و همان طور که قرآن، خود گفته است، به اختلاف درونی

نینجامد.

۵. با روح کلی شریعت سازگار باشد.

۶. بتوان ظن قوی داشت که محصول آن، مراد خداوند تبارک و تعالی بوده است.

این ویژگی‌های فهم و درک آیات، الزامانی دارد؛ از جمله برخورداری از نگاهی جامع به همه آیات و استحضار همه آنها، در هنگام فهم و تفسیر هر یک از آیات. نیز فهم هر کلمه یا عبارت یا آیه در سیاق آیات دیگر. تفسیر اجتهادی، تنها روش تفسیری است که به همه این ملزومات پایبند است. برای نمونه، تنها در تفسیر اجتهادی است که به سیاق آیات توجه کامل می‌شود. بدین رو «سیاق» و ترتیب آیات و سور در تفسیر اجتهادی اهمیت والایی دارد. مؤلف *الفرقان* معتقد

است: در فهم هر آیه یا مجموعه‌ای از آیات، باید از سیاق قبل و بعد آن به عنوان یک قرینه یا عنصر دخیل در فهم آیه استفاده کرد.^۱

همچنین به عقیده ایشان، تنها از راه اجتهاد قرآنی است که می‌توان از اسرائیلیات و افسانه‌های تاریخی رها شد.^۲

۶. همپایی با نیازها و تحولات بشری

قرآن، کتابی است جهانی، کامل، همیشگی و مستقل؛ اختصاص به امتی یا نژاد و نسل خاصی ندارد؛ مشتمل است بر کامل‌ترین وجه و آن را نیز به کامل‌ترین شکل بیان کرده است؛ اعتبار آن به زمان و دوره ویژه‌ای گره نخورده و چنان اصول و قوانینی را پی ریخته است که شایسته‌ترین مصداق برای «حقیقت ثابت» است. چنین کتابی با چنان دعوی‌های به حق و روشنی، نمی‌تواند تفسیر خود را وامدار مقداری عبارات منقول و پراکنده در کتاب‌های گوناگون باشد. قرآن، تنها به مدد عقل اجتهادی و اجتهاد عقلی می‌تواند پاسخگوی نیاز همه انسان‌ها در همه اعصار باشد.

جهان بشری، همواره رو به تغییر و تحول دارد و فهم انسان، همواره در معرض دگرگونی و توسعه است. چگونه می‌توان برای موجودی با چنین ویژگی‌هایی، برنامه‌ای ریخت و به موقع اجرا گذاشت که عقل را بدان راه نیست و فهم آن موقوف همان توضیحات و تبیین‌هایی است که از طرق ظنی در کتاب‌ها مضبوط است!؟

امیرمؤمنان درباره قرآن و نیاز آن به تفسیرهای عصری می‌فرماید: هذا القرآن هو خطٌ مستورٌ بین الدفتین لاینطق بلسان و لابد له من ترجمان و انما ینطق عنه الرجال؛^۳ «این قرآن، سخنی است که در میان دو جلد پنهان است. به زبان سخن نمی‌گوید؛ بلکه او را ترجمانی می‌باید و همانا انسان‌هایی خاص سخنگوی آن‌اند.» این انسان‌های خاص، همان کسانی هستند که حداقل دو ویژگی دارند: اولاً مبانی فهم و تفسیر قرآن را می‌دانند و ثانیاً همپا با تحولات و نیازهای روز بشری، به سراغ قرآن می‌روند و می‌کوشند پاسخ به پرسش‌های نظری و عملی جوامع انسانی را از میان آیات بیرون کشند؛ زیرا به گفته امام صادق (ع): لم یجعل لزمان دون زمان جدید؛^۴ «قرآن برای زمانی خاص نازل نشده است؛ بلکه برای هر زمانی، نو است.»

اما قرآنی را که در شأن او گفته‌اند «یجری مجری الشمس و القمر؛ جاری است هر جا که ماه و خورشید می‌تابد» چگونه می‌تواند با تحولات و نیازهای عصری در دوران‌ها و مکان‌های گوناگون همپایی کند؟ آیا جز به مدد اجتهاد عصری و تطبیق آن با روزآمدهای زندگی؟ این تطبیق و تفسیر، تنها از کسانی ساخته است که به قرآن به دیده عقل و دانش می‌نگرند و فهم خود را از آن، به منبع خاصی محدود نمی‌کنند. «با نگاه بیرونی به این میراث جاویدان، این نکته نمایان است که تفاسیر قرآن همواره مناسب با شرایط بیرونی و به موازات تحولات علوم و تکامل بشری در طی قرون،

۱. الفرقان، ج ۱، ص ۱۵۱ و ج ۸، ص ۱۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۰ - ۲۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

۴. صدوق، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۸۷.

منظور و دگرگون شده و فهم آنها نیز تحول و تکامل یافته‌اند و از این رو مفسرین به نکاتی متفاوت از پیشینیان خود اشاره نموده و مطالب جدیدتری را ارائه داده‌اند یا آنها را تصحیح کرده‌اند.^۱

شگفتی و اعجاز قرآن نیز در همین است که طراوت و تازگی خود را برای همیشه و الی الابد حفظ می‌کند. همچنان که هیچ مسلمانی، هرگز از خواندن سوره فاتحه و یا هر سوره دیگر قرآن ملول نمی‌شود و اگر همه عمر خود را به خواندن و تلاوت قرآن صرف کند، گرد ملالت و کسالت بر دامن روح او نمی‌نشیند، معانی و مفاهیم این کتاب گرامی نیز همواره تازه و نشاط‌انگیزند. اما چشمی که بتواند پرده‌های کهنه و کهن را از سیمای دلربای آیات کنار زند، بهتر می‌تواند این تازگی و جوانی و طراوت را ببیند و دریابد. اگر غیر از آن بود، قرآن کتابی بود که جز به کار قرائت و اندوختن ثواب نمی‌آمد. حال آن که آدمیان بیش از ثواب، به صواب محتاج اند و ثواب اگر در قرائت نیکو است، صواب در فهم تازه و مطابق با نیازهای روز است.

تفسیر *الفرقان*، از این ویژگی نیز برخوردار است. این کتاب تفسیری، نسبت به طرح مباحث اجتماعی و واقعیت‌های موجود و مورد ابتلای جامعه اهتمام فراوانی دارد و به مناسبت و گاه به صورت فصلی مستقل و گاه ضمن تفسیر یک آیه به صورت مبسوط، متعرض مسایلی همچون نظام حکومت، اقتصاد، حقوق و جایگاه زن، شورا، وحدت مسلمانان، طبقه‌های اجتماعی، چندمسمری و مانند آنها شده و با استفاده از آیات به اظهار نظر و یا نقد و رد دیدگاه‌ها پرداخته است.^۲

آفات تفسیر اجتهادی

درباره خطر آلودگی تفسیر اجتهادی، به «تفسیر به رأی» جز آنچه مرحوم امین الاسلام طبرسی در مقدمه مجمع البیان گفته است، سخنی نمی‌توان گفت. وی پس از نقل روایاتی که تفسیر قرآن را از غیر طریق اثر و حدیث و خبر ممنوع می‌خوانند و هر گونه تفسیری که بر اساس نقل نباشد، تفسیر به رأی می‌نامند، به اختصار توضیح می‌دهد که مراد از «رأی» در این گونه روایات، «هوا» است. بنابراین تفسیر به رأی، یعنی تفسیر قرآن بر اساس هوا و هوس‌های شخصی.^۳ به عقیده او، کسی که قرآن را بر اعتقاد خود حمل کند و توجهی به شواهد لفظی و ظاهری نداشته باشد، به خطا رفته است؛ نه اینکه هر گونه اجتهاد و دخالت دادن عقل در فهم قرآن، ممنوع باشد. علامه طباطبایی نیز «رأی» را به معنای بی‌نیازی از مراجعه به منابع دیگر، مذموم می‌داند؛ چنانکه اگر در فهم کلام انسان‌ها نیز تنها به رأی خود بسنده کنیم و به قرائن و شواهد متصل و منفصل توجه نداشته باشیم، راه به جایی نبرده‌ایم. به هر روی «تفسیر به رأی» مذموم است،^۴ زیرا در این نوع تفسیر، آرای شخصی و هوای مفسر اساس فهم قرآن قرار گرفته است.

مشکل دیگری که تفسیر اجتهادی با آن رو به رو است، روایاتی است که فهم قرآن را به درک و بیان معصومان منحصر می‌کند که مشهورترین آنها، روایتی است که فیض کاشانی در وافی نقل می‌کند: *إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ*. غیر از مشکلات و تأویل‌پذیری دلالت این روایت مشهور، مهم‌ترین نکته‌ای که می‌توان درباره آن گفت، انحصار

۱. محمدعلی ایازی، *قرآن و تفسیر عصری*، ص ۱۶.

۲. برای نمونه، ر.ک: *الفرقان*، ج ۴، ص ۱۶۳.

۳. *مجمع البیان*، ج ۱، مقدمه، فن سوم، ص ۲.

۴. *المیزان*، ج ۳، ص ۷۱.

نقل آن در *وافی* و منابع متأخر است. حتی اگر ضعف سندی این گونه روایات را نیز چشم پوشیم، حدیث مذکور، معانی دیگری را نیز برمی‌تابد که مانع تفسیر اجتهادی نیستند: از جمله اینکه مفاد روایت، انحصار فهم کامل قرآن در معصومان باشد. این سخن، دست کم در میان شیعیان، منکری ندارد و طرفداران تفسیر اجتهادی نیز می‌پذیرند که فهم کامل، دقیق، جامع و درک همهٔ رموز و اسرار قرآن، در انحصار صاحبان عصمت و رسالت است، و جز ایشان را راهی به سویدای قرآن نیست.

الفرقان، می‌کوشد تا حد بسیاری از این آفت‌ها مصموم باشد. مفسر در مقدمه تفسیر خود بر این اصل تأکید دارد که تفسیر قرآن بر اساس رأی شخصی یا مذهب یا تقلید از دیگران، تفسیر قرآن نیست، بلکه تفسیر رأی شخص است. از این رو معیار اصلی در فهم آیات را، خود آیات و روایات موافق با آن قرار داده و در گزینش روایات و یا نقد نظریات، هیچ گونه تفاوتی بین شیعه و سنی نگذاشته است و به همان میزان از منابع اهل سنت استفاده کرده که از منابع شیعه، و همان اندازه به نقد آرای عالمان و فقیهان شیعه پرداخته که به دیدگاه‌های اهل سنت پرداخته است.